

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

استاد ستار حبیب  
۱۰ فیبروری ۲۰۱۹



## "تازمانی که ما خر ها هستیم این خر سوارها هم هستند!"

جمله ای که در مغزم چنان حك شده که تا آخرین رمق زندگی مرا همراهی می کند .  
امروز می خواهم آن را از زندان ذهنم بیرون کنم تا آزاد شود و من هم نسبتاً به آرامش برسم. ما رنج های بیشماری را که از توان جسمی و روانی ما به دور بود و بر ما تحمیل شد و بسیاری از این رنج ها را در روشنائی روز و تاریکی شب ها با خود سر کردیم ، تنها گریستیم ، نداشتیم دوست قابل اعتماد تا با او در میان می گذاشتیم و استماع می کرد تا از درد های بی درمان ما کاسته می شد . اگر باکسی هم سفره دل را باز کردیم کمتر درد درونی ما را حس می کرد و اگر نسخه ای تجویز می کرد این بود کم فکر کن فایده ندارد ، یا اینکه به حرف های ما سرا پا گوش می داد بعداً يك زاغ را چهل زاغ ساخته تا در ثانی حربه ای شود به خاطر خرد ساختن شخصیت کسی که مشکل را در میان گذاشته . چه بیچاره مردمی هستیم که درد دل خود را هم با شخصی در میان گذاشته نتوانیم.  
به یاد دارم سال ۱۳۵۰ را که مرکز پوهنتون کابل اوج مبارزات روشنفکری را به نمایش گذاشته بود . در پارک زرنگار در روزهای تجمعات سیاسی جز صدای بلند گوها و نطق خطابه چیز دیگری به گوش نمی رسید . بسیاری از جوانان روی احساس نیک و بعضی ها به خاطر جلب توجه در آن تجمعات سهم می گرفتند . يك از هم صنفی هایم در فاکولته از وردك بود و با من خیلی صمیمی بود موضوعی را در میان گذاشت و پرسید که علاقه مند هستی که به دیدن "هاشم خان میوندوال" به خانه اش یکجا برویم چه چند نفری که با میوندوال در رابطه هستند من با آنها آشنائی دارم . خلاصه روز معینه فرارسید و من و همصنفی ام و يك نفر دیگر که محصل فاکولته زراعت با دو نفر دیگر که رهنما و هم ارتباط دهنده بودند راهی خانه مرحوم میوندوال شدیم .  
در جاده ای از مقابل سینمای شهرنو به طرف شرق کشیده شده بود راه افتیدیم تا آن که شخص ارتباطی برای ما گفت که این خانه است ، داخل حیاط شدیم و به یاد دارم که در صحن حیاط کم و بیش بقایای مواد تعمیراتی به چشم می خورد .

داخل سالون شدیم پس از چند دقیقه خدمه چای آورد مصروف نوشیدن چای بودیم که هاشم میوندوال داخل سالون شد همه دست دادیم و خودرا برایش معرفی کردیم . شخصی که محصل فاکولته زراعت بود دست های میوندوال را بوسید که این عملکرد برایم ناخوشایند بود . من خودم زمانی که متعلم صنف پنجم مکتب بودم به بزرگتر ها با دو دست و کمی کمر خمیده از ایشان ادای احترام می کردم ، پدرم متوجه شده بود باجدیت برایم گفت که فقط بایک دست وقامت صاف از بزرگتر ها احترام کن و دست کسی را بوسه نزن . واین حساسیت من از همین توصیه منشأ گرفته و تا امروز هم با این عملکرد حساسیت دارم . به اطفالم هم توصیه کرده ام که این عمل را انجام ندهند .

ازگفتار آن روز مرحوم میوندوال دو جمله اش تا حال به یادم است که گفت : ما در آخر دشت رسیده و شما در ابتدای دشت قرار دارید فاصله طولانی درجلو روی شما قرار دارد . جمله دومش این بود سیاست کار بسیار دشوار و همراه با خطرات جانی ومالی وغیره همراه است امر سهل وساده نیست .

صحبت ادامه داشت که متوجه شخص باریک اندام با عینک های سفید شدیم که داخل سالون شد میوندوال وما همه بلند شدیم ودست دادیم ومتوجه شدم که محصل زراعت بازهم دست های این شخص را بوسید . دوباره نشستیم ومیوندوال وی را معرفی نموده گفت که این آقای "ستار شالیزی" است ، فهمیدم که این محترم هم زمانی در کابینه وزیر بود. میوندوال خطاب به ما نموده و گفت : شما اگر پرسشی داشته باشید با آقای شالیزی مطرح کنید، بازهم نوبت اول را همین محصل زراعت گرفت و پرسش خویش را چنین مطرح نمود که تا چه زمانی این شرایط به همین منوال ادامه خواهد(دوران زمامداری ظاهر شاه بود) یافت؟ شالیزی در جواب گفت:( تازمانی که ما خر ها هستیم این خر سوارها هم هستند) این جمله تا لحظه مرگ فراموشم نخواهد شد واین را با شما درمیان گذاشتم.